

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بحث اخلاقی به جای درس خارج فقه

قرار دادن چهار چیز در چهار جا

در روایتی وارد شده است که خداوند تبارک و تعالی فرمود:

«إِنِّي وَضَعْتُ أَرْبَعَةً فِي أَرْبَعَةِ مَوَاضِعَ وَ النَّاسُ يَطْلُبُونَهَا فِي غَيْرِهَا فَلَا يَجِدُوهَا أَبَدًا: إِنِّي وَضَعْتُ الْعِلْمَ فِي الْجُوعِ وَ الْغُرْبَةِ وَ النَّاسُ يَطْلُبُونَهُ فِي الشَّبَعِ وَ الْوَطَنِ، فَلَمْ يَجِدُوهُ أَبَدًا، وَ إِنِّي وَضَعْتُ الْعِزَّةَ فِي خِدْمَتِي وَ النَّاسُ يَطْلُبُونَهَا فِي خِدْمَةِ السَّلَاطِينِ، فَلَمْ يَجِدُوهَا أَبَدًا، وَ إِنِّي وَضَعْتُ الْغِنَى فِي الْقَنَاعَةِ وَ النَّاسُ يَطْلُبُونَهُ بِالْأَمْوَالِ فَلَمْ يَجِدُوهُ أَبَدًا، وَ إِنِّي وَضَعْتُ الرَّاحَةَ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّاسُ يَطْلُبُونَهُ فِي الدُّنْيَا فَلَمْ يَجِدُوهَا أَبَدًا»
(تحریر المواعظ العديدة: 371)؛

یعنی خداوند متعال چهار چیز را در چهار چیز قرار داده است. در روایت قدسی دیگری خداوند خطاب به حضرت موسی(ع) فرمود: شش چیز را در شش چیز قرار داده‌ام. لیکن این نکته در هر دو روایت وجود دارد که «و النَّاسُ يَطْلُبُونَهَا فِي غَيْرِهَا فَلَا يَجِدُوهَا أَبَدًا»؛ مردم هم این چهار چیز (یا شش چیز) را از غیر موضع خودش طلب می‌کنند و به آن نمی‌رسند.

مثل اینکه خداوند متعال میوه، سبزی و درخت را در زمین و آب قرار داده، انسان بخواهد از سنگ استخراج کند، نمی‌شود.

تحصیل علم؛ در گرسنگی و غربت

یکی می‌فرماید: «إِنِّي وَضَعْتُ الْعِلْمَ فِي الْجُوعِ وَ الْغُرْبَةِ وَ النَّاسُ يَطْلُبُونَهُ فِي الشَّبَعِ وَ الْوَطَنِ، فَلَمْ يَجِدُوهُ أَبَدًا» □ من علم را در گرسنگی و غربت قرار دادم، اما مردم آن را در سیری و وطن طلب می‌کنند.

نظیر این مضمون در روایات دیگر هم هست که اگر کسی بخواهد طعم علم را بچشد باید سختی دو چیز را بپذیرد؛ گرسنگی و غربت. آیا مراد از این گرسنگی این است که انسان چیزی نخورد و همیشه گرسنه باشد؟ اگر اینطور باشد پس چطور انسان مسائل را بفهمد و اگر انسان به اندازه کافی از غذا استفاده نکند چطور می‌تواند در مسائل فکر کند و آنها را درک کند؟ از طرف دیگر افرادی را دیده‌ایم که گرسنگی نجشیده‌اند ولی از نظر علمی هم بسیار قوی بودند. در عالم واقع انسان می‌بیند از هر دو طرف نقض وجود دارد.

در بین علماء افرادی هستند که وضع مالی آنها بسیار بد است، اما از علم هم خیلی بهره‌ای نداشتند، در مقابل افرادی بودند که وضع مالی آنها خیلی خوب بوده و گرسنگی نکشیده‌اند اما از نظر علمی هم خیلی قوی بودند، کتاب‌ها نوشتند و تحقیقات کردند. پس مراد این روایت چیست؟

این روایت را باید اینگونه توجیه کرد که مراد کسی است که هم و غم او این باشد که شکم خودش را سیر کند، و از سیر شدن لذت ببرد. و الا اینگونه نیست که انسان 24 ساعت به خودش گرسنگی بدهد و خودش را مریض کند، و بگوید اکنون که مریض شدم، می‌توانم ظرف برای علم باشم. برای انسان باید علم لذیذ باشد. کسی که علم برای او لذیذ است گرسنگی را احساس نمی‌کند. ممکن است سینی غذا را کنار او قرار دهند و او اصلاً متوجه نشود که برای او غذا آورده‌اند.

من از بعضی از نزدیکان مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی شنیدم که گاهی اوقات خدمت ایشان غذا می‌گذاشتند، یکی دو ساعت ایشان متوجه نمی‌شدند که غذا آورده‌اند. اصلاً باز کسانی که در اندرون ایشان هم راه داشتند برای من نقل می‌کردند که ایشان با کهولت سنی که داشت، برای این که احساس خستگی نکنند، گاهی مواقع کتاب را روی تاقچه‌ای می‌گذاشت، و یک ساعت می‌ایستاد و مطالعه می‌کرد.

این کشف از این می‌کند که حقیقت علم لذتی دارد، اما چون ما با این امور مادی مأنوس هستیم، فکر می‌کنیم فقط خوردن و شنیدن و خوابیدن لذت دارد، یک نفر صدای خوبی دارد، حاضریم یکی دو ساعت بنشینیم و صدای او را بدون هیچ احساس خستگی گوش کنیم. ما اگر بفهمیم که طعم علم یک لذتی دارد که با لذت‌های دیگر قابل مقایسه نیست و وقتی آن لذت آمد، برای چیزهای دیگر مجالی وجود ندارد، اصلاً این که «**إِنِّي وَضَعْتُ الْعِلْمَ فِي الْجُوعِ**» یعنی اگر خداوند لذت علم را به کسی داد، اگر گرسنه هم باشد متوجه نمی‌شود.

مقصود این است. و الا مقصود این نیست که اگر کسی غذای متوسط هم بخورد عالم نمی‌شود. این نکته را می‌گویم چون شنیده‌ام بعضی اینطور معنا کرده‌اند. بعضی از طلبه‌ها هم به تبع همین معانی خودشان را در زحمت انداخته‌اند و گفته‌اند در شبانه روز یک بار یک لقمه مختصری غذا بخوریم تا جوع پیدا کنیم و خداوند به ما علم عنایت کند. اینطور نیست.

«**وضع العلم في الجوع**» یعنی لذت علم با جوع خیلی سازگار است، اما در سایر لذت‌ها اینطور نیست. اگر کسی گرسنه باشد بگویند تلویزیون یک فیلم بسیار مهمی دارد می‌گوید من الان گرسنه‌ام و اهمیت نمی‌دهد. آنچه که سبب می‌شود کنار نرود علم است علم با جوع سازگاری دارد.

البته می‌توان این تعبیر را مقابل پرخوری معنا کرد. پرخوری مانع درک می‌شود. امروز دکتراها و روانشناسان هم همین را می‌گویند. در روایات است که زیاده‌گویی عقل را کم می‌کند. زیاده‌خواهی و زیاده‌گویی هم جلوی علم را می‌گیرد. پس ما نتیجه می‌گیریم که اگر واقعا بخواهیم حقیقت علم را اکتساب کنیم، مقداری در خوراک توجه شود. البته مقید به این که حتماً چه غذایی باشد و چطور باشد نباشیم. امروز نان و پنیر بود، فردا نان و ماست بود، روز بعد چلو کباب باشد. اینها برای ما فرقی نکند. کسی که در مسیر علم است واقعا نباید اینها برایش فرق کند.

دومین مسأله؛ بحث «غربت» است. در این روایت در مقابلش کلمه «وطن» آمده است. اما معنایش این نیست که کسی که اهل قم است اگر بخواهد در قم درس بخواند بهره‌ای از علم ندارد، معنای غربت این است که انسان باید از دیگران فاصله بگیرد. اگر آن ارتباطی که مردم با یکدیگر دارند، این هم داشته باشد، این شخص عالم نمی‌شود.

اگر مردم شب‌نشینی دارند ما هم بخواهیم همان شب‌نشینی را داشته باشیم، برای تفریح مسافرت دارند، ما هم داشته باشیم،

بیرون آمدن با خانواده دارند، ما هم داشته باشیم، این منافات با علم دارد. چیزی که متأسفانه الان دیده می‌شود. نمی‌خواهم بگویم واقعا حق آنها نادیده گرفته شود، آنها هم حق دارند و باید از این زندگی استفاده کنند.

من همیشه گفته‌ام که ما باید برای خودمان محدودیتهایی قائل شویم اما حق نداریم این محدودیتها را برای خانواده قائل شویم! فرض کنید که می‌خواهم برای تہذیب، مدتی گوشت نخورم، گاهی اوقات بعضی از طلبه‌ها می‌گویند من برای تہذیب چهل روز است برای منزل گوشت نگرفته‌ام. می‌گویم برای چه این کار را کردید! تو خلاف شرع کردی! این اولاد و خانواده تو اسیر در دست تو نیستند که آنها را گرسنگی دهی. اگر تو می‌خواهی نخوری، نخور، می‌خواهی برای نماز شب برخیزی، برخیز، اما به چه حقی بچه ات را به اصرار و اجبار برای نماز شب بیدار می‌کنی؟

ما گاهی اوقات مسیر را گم می‌کنیم. به بچہات به اندازه ضرورت و به مقداری که ارشاد شود به نماز اول وقت توصیه کنید. اگر گفت من را اول وقت بیدار کن، او را بیدار کن، اما اگر نگفت حق نداری او را بیدار کنی. اما وقتی بیدار نشد به او توصیه کنید و به او راهکار ارایه دهید تا خودش از شما بخواهد این کار را انجام دهد.

می‌خواهم این را عرض کنم که ما اگر بخواهیم در زندگی محدودیتهایی قائل شویم، درست است حق نداریم اینها را محدود کنیم، اینها باید همان شئون طبیعی خودشان را داشته باشند، اما ما را هم خیلی از کار خودمان دور نکند. این که می‌فرمایند علم در غربت است؛ بدین معناست که در تنهایی است، یعنی آدم باید برای خودش یک مجال فارغ و خالی درست کند و بنشیند به مطالعه و فکر کردن بپردازد و از خدا استمداد کند و دستهایش را به طرف خداوند دراز کند که خدا علم را در قلب او قرار دهد. اگر این شخص اینچنین شود، خداوند علم را در قلب او قرار می‌دهد.

اما اگر بخواهیم تمام آن مراودات و ارتباطات را داشته باشیم، اینجا چیزی از علم نصیب انسان نمی‌شود الا یک زوایدی که در حقیقت نمی‌توان نام علم را بر او گذاشت. پس معنای این حدیث قدسی آنطور که ما می‌فهمیم این است. این نکته خیلی مهمی است؛ انسان بخواهد آن ارتباطاتی که دیگران دارند او هم داشته باشد، مع ذلک مجتهد هم بشود، نمی‌شود. اگر تلاش و تنهایی نباشد، امکان ندارد. وقتی همه خواب هستند مقداری به خودت مشقت بده، بلند شو یکی دو ساعت مطالعه کن. وقتی آنها خواب هستند تو مزاحم آنها نیستی. اگر آنها هشت ساعت می‌خوابند، تو شش ساعت بخواب.

عزت در خدمت به خدا

دومین مطلب «و إِنِّي وَضَعْتُ الْعِزَّةَ فِي خِدْمَتِي وَ النَّاسُ يَطْلُبُونَهَا فِي خِدْمَةِ السَّلَاطِينِ، فَلَمْ يَجِدُوهَا أَبَدًا» □ می‌فرماید من عزت را در خدمت به خودم قرار دادم - در آن روایت مربوط به حضرت موسی (ع) می‌فرماید من عزت را «فی قیام اللیل» قرار دادم، البته منافاتی هم ندارد، مردم خیال می‌کنند بله قربان گوی سلاطین شود. سلاطین از پادشاه گرفته، وزیر گرفته، مدیر کل گرفته، تا یک مسئول جزء. یعنی آن کسی که سلطنت می‌کند و لو در یک محیط کوچک.

برای ما طلبه‌ها این خیلی مهم است. اگر می‌خواهید عزیز باشید، ببینید چه چیزی خدمت به خداست. حالا خلق خدا می‌خواهد بدش بیاید یا خوشش بیاید. مسئول و رئیس شما بدش بیاید یا خوشش بیاید، باید دید چه چیزی خدمت برای خداست.

یک وقت یکی از علمای تهران یک مطالبی گفته بود که این بر خلاف ضرورت فقه و دین بود. عده دیگری از علماء تهران خدمت مرحوم والد ما (ره) آمده بودند، در همان جلسه ایشان اظهار نگرانی کرده بود که چرا فلانی این حرفهای باطل را می‌زند؟! و تعبیر بسیار تند و پیغام تندی را به این آقایان فرمودند از قول من به این آقا بگویید. حتی اینقدر تند بود که پرسیدند آقا عین همین تعبیر

را بگوییم؟! فرمودند عین همین تعابیر را بگویید. اینها که رفتند من به ایشان عرض کردم شما که یک چنین پیغام تندی را دادید می‌دانید این آقا در مسأله مرجعیت شما را أعلم می‌داند، هر کس از او سؤال می‌کند، متعیّن در شما می‌داند. فرمودند بله می‌دانم. گفتم حالا اگر این پیغامهای تند را به ایشان بدهند دیگر این حرفها را نمی‌گوید. فرمودند به جهنم که نمی‌گوید، مگر من مرجعیت را برای چه می‌خواهم؟! اگر از مرجعیت نشود برای خدمت به دین استفاده کرد چه ارزشی دارد؟

دقت کنید؛ ایشان این جملات را تصنعی نمی‌گفتند، ظاهر سازی نمی‌کردند که در باطن چیز دیگر باشد. می‌فرمود اگر این مرجعیت بدر خدمت به دین خورد فایده دارد اما اگر بدر دین نخورد فایده‌ای ندارد. گاهی اوقات در بعضی از مسائل انقلاب بعضی می‌گفتند آقا ایشان پیامهایی که می‌دهند یک مقدار رقیقتر شود. عین همین تعبیر را هم داشتند می‌فرمودند مرجعیتی که بدر انقلاب نخورد به نظر من ارزشی ندارد. ایشان برای انقلاب خیلی ارزش قایل بود و گاهی اوقات هم به ما می‌فرمودند که اگر می‌فهمیدید که چه مقدمات طویله و چه زحمات و مشقاتی و چه رنجهایی همه متحمل شدند تا به اینجا رسیده، شما بیشتر از ما فریاد انقلاب را می‌زدید. پس عمده و ملاک این کار این است که خدمت به دین خدا و خدمت به خداست. واقعا وقتی نمازتان تمام می‌شود سر را بر سجده بگذارید و از خدا توفیق خدمت به دین خدا را بخواهید. هیچ نعمت و توفیقی از این بالاتر نیست. عزت هم به دنبالش می‌آید.

الحمدلله در حوزه ما این انگیزه از قدیم بوده، الان هم وجود دارد، نوع طلبه‌ها واقعا با مشقت زندگی می‌کنند، با مشکلات دست و پنجه نرم می‌کنند و درس می‌خوانند تا اینکه بتوانند روزی به دین خدا خدمت کنند. اما امروز افراد طماعی که دنبال این هستند که طلبه‌ها را به جهاتی بکشانند یا برای ترویج شخصی خودشان از آنها استفاده کنند یا برای مسائل جناحی استفاده کنند یا برای مسائل دیگر استفاده کنند، در صددند که خدایی نکرده ما را در راه خدمت به خودشان قرار دهند.

خیلی باید مواظب باشید. ما واقعا باید مراقب باشیم که ببینیم سنگ چه کسی را به سینه می‌زنیم! باید سنگ خدا را به سینه بزنیم! سنگ دین خدا را باید به سینه بزنیم. فکر این گروه و آن گروه و زید و بکر و خالد نباید به ذهن ما بیاید. واقعا وقتی امام(رض) صحبت می‌کرد انسان می‌فهمید تمام وجود او را خدا فرا گرفته است، محور تمام کارهایش این است و از او چیزی بیرون نبود. الحمدلله بزرگانی هم که امروز هستند همینطور هستند.

ما باید از اینها یاد بگیریم. باید حرف زدن ما، منبر رفتن ما برای خدا باشد. وقتی دعوت می‌کنند یک جا منبر بروید، آیا واقعا آن حرفهایی که می‌زنید را می‌سنجید که صاحب خانه و بانی خوشش می‌آید یا نه؟ بله می‌سنجیم. این یک بلایی برای ماست. وقتی می‌خواهیم یک مقاله بنویسم چند جانب را بررسی می‌کنیم! آنچه که در آن گم است؛ خدمت به خدا و ملاک خدایی بودن است. این که می‌گوید «وَضَعْتُ الْعِزَّةَ فِي خِدْمَتِي»؛ خدمت در همه ابعاد است. واقعا از خودمان مراقبت کنیم. خودمان را ارزان نفروشیم. خودمان را به راحتی در اختیار دیگران قرار ندهیم. اگر در فامیل نزاعی واقع می‌شود، اگر ما با یک گروهی بیشتر رفیق هستیم و بیشتر ارتباط داریم، اما وقت نزاع، باید جنبه رفاقت و اینها را کنار بگذاریم. این نکته خیلی مهمی است.

بی نیازی در قناعت

مطلب سوم: «وِإِنِّي وَضَعْتُ الْغِنَى فِي الْقَنَاعَةِ وَ النَّاسُ يَطْلُبُونَهُ بِالْأَمْوَالِ فَلَمْ يَجِدُوهُ أَبَدًا» بی نیازی را در قناعت قرار دادم، اما مردم در اموال دنبال آن می‌گردند. مراد از این غنی، فقط غنای مالی نیست؛ غنای در اعتبار و عنوان هم هست.

غنای مالی که روشن است. اگر کسی در خورد و خوراک و پوشاک مقداری امور خودش را جمع و جور کند، و به اقل آنچه که زندگی بگذرد خودش را قانع کند، قانع کند به این معناست که به آن راضی باشد، بگوید بس است، این از همه مردم بی نیازی

پیدا می‌کند. اما اگر بخواهد پولش را زیاد کند، باید برود تملق و چاپلوسی کند، دروغ بگوید، حقه بازی کند. اگر می‌خواهد زندگی‌اش را توسعه کاذب بدهد نیاز به این امور دارد. اما باز می‌شود گفت حتی در عنوان و اعتبار هم همینطور است. اگر انسان راضی و قانع باشد به اینکه من کوچکترین طلبه هستم.

امام(ره) می‌فرمود «از من طلبه کوچک یا حقیر». واقعا خودش را یک طلبه فرض می‌کرد. ما به این قانع باشیم که طلبه هستیم، دیروز طلبه بودیم، امروز هم طلبه هستیم، پنجاه سال دیگر هم اگر خدا به ما عمر داد طلبه خواهیم بود. عناوین، وجود ما را نگیرد. قبلاً عرض کردم وقتی پاکت نامه برای ما می‌آید، اول پشتش را نگاه نکنیم ببینیم چه نوشته است، که اگر با القاب نوشته با احترام باز کنیم. آدم خودش را از این امور بی‌نیاز کند. هر عنوانی برایش ذکر کردند فرقی برای او نداشته باشد.

این بسیار مهم است مخصوصاً در همین رشته ما. البته در رشته‌های علمی، نوع علما گرفتار این مسائل هستند. در رشته‌های دانشگاهی اگر به یک کسی که پروفیسور است بگویند دکتر، فریادش بلند می‌شود. والد ما(ره) یک وقتی در یکی از بیمارستانها بستری بودند. یک وقت به من فرمودند که اینها هم مثل ما گرفتار هستند. گفتم چطور؟ فرمودند به آقایی که من را معاینه می‌کند گفتم آقای دکتر! یک روز به من گفت من پروفیسور هستم، دکتر نیستم! بالاخره انسان گرفتار این آفات علم است. انسان وقتی مقداری علم پیدا کند دنبال این است که عناوینش را بیشتر کنند.

ما واقعا همیشه و روز به روز مجهولاتمان بیشتر می‌شود، مسئولیت ما بیشتر می‌شود، وظایف ما بیشتر می‌شود. روز به روز انسان احساس خطر کند. اگر واقعا اینطور باشد انسان احساس می‌کند دارد پایین می‌آید. بله، انسان در پیش خدا اعتبار داشته باشد، آن خیلی مهم است.

وقتی کسی به انسان اهانت کرد، یا تعبیر بدی کرد، وقتی کسی خواست انسان را تنقیص کند، انسان یاد این روایت بیفتد، آیا من «**سَمِی فِی مَلَكُوتِ السَّامِیَیْنِ**» هستم یا نیستم؟! حالا مردم هرچه می‌خواهند بگویند. این مشکل است. من حالا خودم هم دارم حرف می‌زنم آسان است، من هم نمی‌دانم آیا عامل به اینها هستم یا نه؟ شاید هم نباشم؛ گرفتار هستیم، همه گرفتاریم. عرض کردم وقتی اسنان به خانه می‌رود، توقع دارد زنش توجه دیگری کند به اعتبار این که عالم است. نه، تو شوهر او هستی، مثل آن بقالی که شوهر زنش است، باید انسان خودش را اینطور فرض کند، غیر از این چیزی نیست.

انسان باید اینقدر زحمت بکشد تا این ملکه انسان شود. غنا پیدا کند. بالاترین غنا این است که انسان قناعت داشته باشد به این که یک عنوان کوچک هم برایش زاید است، دراین صورت راحت می‌شود. وقتی راحت شد بی‌نیاز است.

راحتی در بهشت

بعد می‌فرماید «و إِنِّي وَضَعْتُ الرَّاحَةَ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّاسُ يَطْلُبُونَهَا فِي الدُّنْيَا فَلَمْ يَجِدُوهَا أَبَدًا»؛ من محل استراحت را بهشت قرار دادم، مردم آن را در دنیا جستجو می‌کنند.

دنیا جای استراحت و راحت طلبی نیست. اجازه بدهید این نکته را عرض کنم، إن شاء الله از باب تعریف نباشد.

بعد از رحلت والد ما(رض) شاید این مسأله برای من دو سه ساعت یا کمتر از یک نصف روز پیش آمد که من فکر کردم هیچ مسئولیتی ندارم و تا الان که ایشان بوده مسئولیتهای فراوان بوده، انتظارات و توقعات بوده و باید کار می‌کردیم. به خودم گفتم اگر من یکی دو درس بگویم، بقیه‌اش را هم استراحت می‌کنم. می‌خواهم بگویم این افکار پیش آمده و خدا لطف کرد. این مرکز

فقهی که هم در قم است، هم در مشهد است، هم در افغانستان است و هم در سوریه است، یا بخش فرهنگی عظیمی که داریم که واقعا فعال است، بخش کلام و تخصصی که داریم، یا کارهای زیاد دیگری که بحمدالله هست، گفتم ما نسبت به اینها مسئولیتی نداریم، برویم راحت زندگی کنیم.

بعد از مدتی واقعا لطف خدا بود که گفتم اگر این کار را کردم، چه جوابی برای خدا دارم؟! اگر فرض کنید یک روز بشود این مرکز فقهی را اداره کرد، من حجت ندارم برای اینکه همان یک روز را هم تعطیل کنم. واقعا خدا لطف کرده است. این حالت برای انسان پیش می‌آید.

گاهی اوقات انسان می‌خواهد راحت طلبی کند. اما اگر این روایت مدّ نظر ما باشد که جای راحت طلبی دنیا نیست، در دنیا تا می‌توانیم زحمت بکشیم و کار کنیم، آن کسی که بالاترین قدرت را دارد با آن کسی که هیچ قدرتی ندارد هردو از نظر راحت طلبی یکسان هستند. یعنی دنیا اصلاً جای راحتی نیست. او یک نوع مشکلات دارد و این هم یک نوع مشکلات دارد. راحتی در آخرت و در جنت است.

پس بیاییم این را واقعا از زندگی خودمان محو کنیم. البته این که می‌گوییم راحت طلب نباشم، معنایش این نیست که دیگر اصلا استراحت را بطور کلی ترک کند و به فکر راحتی نباشیم.

ما تا می‌توانیم باید کار کنیم، زحمت بکشیم، کتابی بنویسیم، حرفی بزنیم، سخنرانی کنیم، درسی بدهیم، اما استراحت هم باید باشد.